



مرجان رضائی

دنیا شبیه عکس زنی تکه پاره شد  
بر خویش چشم دوخت، سراپا نظاره شد  
در آینه عروس شکسته بزک نمود  
هر تکه از نمود تنش خوش قواره شد  
در ساقه‌های موی ره‌پایش تپی نشست  
از آن به بعد موی سرش هم شراره شد  
گم کرده بود مردمکی پلک خویش را  
در تکه‌ها نبود گمانم ستاره شد  
یک تکه‌هی برآمده می‌شد به سمت هیچ  
آبستنی که هی شکمش پاره پاره شد  
زاییده بود مادر دنیا خبر نداشت  
دستان بی‌پناه زمین گاهواره شد  
یاسی برای تکه‌ی زانو امید خواست  
دردی همیشگی شکمش را اجاره شد  
فرزنده‌های ناخلفی زاده می‌شدند  
دنیای غم گرفته‌ی ما قاره قاره شد  
دنیا زنی عبوس و گرفته که روزها  
مهرش به زاده‌های خودش استعاره شد



مولانای جان

ساقیا بی‌گه رسیدی می‌بده مردانه باش  
ساقی دیوانگانی همچو می‌دیوانه باش  
سر به سر پر کن قدح را موی را گنجا مده  
وان کز این میدان بترسد گو پرو در خانه باش  
چون ز خود بیگانه گشتی رو بیگانه مطلق  
بعد از آن خواهی وفا کن خواه رو بیگانه باش  
بانگ بر طوفان بزن تا او نباشد خیره کش  
شمع را تهدید کن کای شمع چون پروانه باش  
کاسه سر را تهی کن وانگهی با سر بگو  
کای مبارک کاسه سر عشق را پیمان باش  
لانه تو عشق بودست ای همای لایزال  
عشق را محکم بگیر و ساکن این لانه باش  
هشتم مهر، بزرگداشت مولانا

شهلا خرم پور

آسمان کم نشد از سنگ به پر بستن ما  
معنی صلح نمی‌داد؛ سپر بستن ما  
ما به گل کردن در فصل خزان مشهوریم؛  
مصلحت نیست به توپ و به تشر بستن ما  
چه علاجی ست به سرمزده‌ها؛ جز آتش؟  
گرم کی میشود این خانه به در بستن ما؟  
ذات اسرار مهمیم؛ که در آخر کار  
فانش می‌سازدمان؛ تکیه به سر بستن ما  
رام گرداندن هر سایه به بی‌حرکتی است  
چاره‌ای خارج از این داشت؛ مگر بستن ما؟  
مثل شمعی که به خود سوختنش خوش بین است  
روشنی می‌چکد از دل به سحر بستن ما  
خانه‌ای را که دچار است بنایش به نشست  
می‌شود واسطه‌ی بار سفر بستن ما  
شعر را رنج سراپید؛ ولی شاعر مرد  
تا کجا ظلم پدرها؛ به پسر بستن ما؟

سید حمیدرضا برقی

به نام نامی سر، بسمه تعالی سر  
بلندمرتبه پیکر، بلندبالا سر  
فقط به تربت اعلا، سجده خواهم کرد  
که بنده‌ی تو نخواهد گذاشت، هر جا سر  
قسم به معنی لا یمکن الفرار از عشق  
که پر شده است جهان، از حسین سرتاسر  
نگاه کن به زمین! ما رأیت إلا تن  
به آسمان بنگر! ما رأیت إلا سر  
سری که گفت: «من از اشتیاق لبریزم  
به سرسرای خداوند می‌روم با سر  
هر آنچه رنگ تعلق، مباد بر بدنم  
میاد جامه، میاد کفن، مبادا سر.»  
همان سری که -یحیی الجمال- محوش بود  
جمیل بود، جمیل بدن، جمیل سر  
سری که با خودش آورد بهترین‌ها را  
که یک به یک، همه بودن سروران را سر  
زهیر گفت: حسینا! بخواه از ما جان  
حبیب گفت: حبیب! بگیر از ما سر  
سپس به معرکه عباس، -أجنتی- گویان  
درید پیرهن از شوق و زد به صحرا سر  
بنازم -أم وهب- را، به پاره تن گفت  
برو به معرکه با سر ولی میا با سر  
خونش به حال غلامش، به آرزوش رسید  
گذاشت آخر سر، روی پای مولا سر

چنان که یک تن دیگر به آرزوش رسید  
به روی چادر زهرا گذاشت سقا، سر  
در این قصبه ولی آنکه حسن مطلع شد  
همان سری است که برده برای لیلا سر  
همان که احمد و محمود بود سر تا پا  
همان سری که خداوند بود، پا تا سر  
پسر به کوری چشمان فتنه کاری کرد  
پر از علی شود آغوش دشت، سرتاسر  
میان خاک، کلام خدا مقطعه شد  
میان خاک؛ الف، لام، میم، ط، ها، سر  
حروف اطهر قرآن و نعل تازه‌ی اسب  
چه خوب شد که نبوده است بر بدن‌ها سر  
تنش به معرکه سرگرم فضل و بخشش بود  
به هر که هرچه دلش خواست داد، حتی سر  
جدا شده است و سر از نیزه‌ها درآورده است  
جدا شده است و نیفتاده است از پا سر  
صدای آیه کف الرقیم می‌آید  
بخوان! بخوان و مرا زنده کن مسیحا سر  
بسوزد آن همه مسجد، بمیرد آن اسلام  
که آفتاب درآورد از کلیسا سر  
عقیله، غصه و درد و گلابه را به که گفت؟  
به چوب، چوبه محمل، نه با زبان، با سر  
دل‌م هوای حرم کرده است می‌دانی  
دل‌م هوای دو رکعت نماز بالا سر

عبدالحمید رحمانیان

بر قلعه‌های موز محال ایستاده است  
این زن که بر مدار کمال ایستاده است  
این کیست این فرشته‌ی شیدا که درنبرد  
همپای مرده‌های زلال ایستاده است  
در پیش خطبه‌های خدا آتشین او  
شیطان هزار مرتبه لال ایستاده است  
در درک این نهایت بالا بلند عصر  
انسان در ابتدای خیال ایستاده است  
این کیست؟ انعکاس صدایی سلیس تو  
در شام بی‌ستاره بلال ایستاده است  
پاسخ دهید بارش بعنی عجیب را  
وقتی سؤال پشت سؤال ایستاده است  
سالی گذشت و ما همگی منحنی شدیم  
زینب هنوز این همه سال ایستاده است

## منتظر اخبار و مطالب شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

zare.iman81@gmail.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: ایمان زارع

